

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر
شماره پیاپی: نهم - پاییز ۱۳۹۰
از صفحه ۲۹ تا ۵۹

بررسی آرمان شهر در اشعار فریدون مشیری*

دکتر جمال احمدی^۱
استادیار زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد سنندج
سارا زمانی^۲

چکیده

بشر همواره از بی عدالتی، خشونت و ظلم موجود در جامعه‌ی به هم ریخته‌ی دنیای امروز رنج برده است، و برای تسکین خود سعی کرده تا دنیای ایده آلی را در ذهنش خلق کند. این دنیای تخیلی که «آرمان شهر» یا «مدینه‌ی فاضله» نامیده شده است، پناهگاه خیالی خوبی را برای بشر فراهم آورده تا او را از مشکلات زندگی بگریزند که در دنیای آزاد و فارغ از هرگونه هراس، با امنیت بیاساید. «آرمان شهر» تجلی آرزوی نویسنده برای تکامل و بقا است. این مسأله دغدغه‌ی فکری همه‌ی انسان‌های بیدار در طول تمام عصرها بوده و هست و بازتاب آن در پهنا‌ی ادبیات فارسی به وضوح دیده می‌شود.

پژوهش حاضر، تلاشی پیرامون این موضوع در آثار فریدون مشیری، شاعر نامدار معاصر است. در این تحقیق سعی بر آن است که تصویری روشن و شفاف از آرمان خواهی شاعر برای یک جامعه‌ی مطلوب و ایده آل ارائه گردد. با انجام این پژوهش نگارندگان به این نتیجه رسیدند که آنچه فریدون مشیری به عنوان آرمان شهر به دنبال آن است شامل مدینه‌ای با ویژگی‌هایی از قبیل توجه به ابعاد انسانی، عدالت اجتماعی، مهرورزی و عشق میان همه‌ی انسان‌ها است. روش پژوهشی که در این مقاله به کار رفته روش کتاب‌خانه‌ای با استفاده از فیش برداری است.

کلید واژه‌ها: آرمان شهر، مشیری، انسانیت، مهرورزی، جنگ و خشونت.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۳/۱۵

* تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۱۲

^۱ - پست الکترونیک: jahmady52@yahoo.com

^۲ - دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد سنندج
sara.1363z@gmail.com

مقدمه

آرمان شهر در لغت به معنی شهر آرمانی و ایده آل است و در اصطلاح، جامعه‌ای برین و والاست که در آن، همه‌ی امور بر وفق مراد و مطابق میل باشد، جامعه‌ای که در آن نه خبری از ظلم و تبعیض، نه اثری از جنگ و ستیز و نه ردپایی از جهل و فقر یافت شود. جامعه‌ای که خیر و سعادت بر آن حکومت مطلق دارد. آرمان‌شهر (در زبان‌های غربی utopia) برای نخستین بار توسط «توماس مور» در سال ۱۵۱۶ در کتابی به همان عنوان به کار گرفته شد. در ادبیات فارسی به صورت مدینه‌ی فاضله، مدینه سعیده، ناکجا آباد، شهر لامکان و... آمده است. (حیدری، ۱۳۸۲: ۱)

آرمان شهر دغدغه‌ی اصلی بشر بوده، هست و خواهد بود. افلاطون مبانی مدینه‌ی فاضله‌ی خود را بر استدلالات و براهین عقلی استوار ساخته است و هدف شهر آرمانی را رسیدن به سعادت می‌داند. سعادت، خیر مطلق است و خیر آن چیزی است که به وجهی در رسیدن انسان به خوش‌بختی کمک کند. (حیدری، ۱۳۸۲: ۱) شرایط نامساعد اجتماعی حاکم بر زمانه همواره ذهن اندیشمندان را به خود مشغول کرده است که به هر صورتی با قلم خویش قصد پی ریزی جامعه‌ی آرمانی را در آثارشان داشته‌اند و برای فرار از وضعیت حاکم به خیال خود پناهنده شده و در آرمان شهر خیالی خویش مأوا گرفته‌اند.

در طراحی مدینه‌ی آرمانی، آنچه مورد نظر شاعران و نویسندگان است، تغییر در خصوصیات فردی و اخلاقی انسانی است نه تغییر در اصل نظام حاکم بر جامعه. زیرا این دگرگونی در شخصیت افراد انسانی است که باید مطابق با قوانین و ارزش‌های منطبق بر جامعه صورت پذیرد و در نتیجه منجر به جامعه‌ای معقول بر اساس آرمان‌های آنان گردد. گرایش به سرودن اشعار اجتماعی ناشی از دردهای اجتماع و نیاز به بازگویی و یادآوری آن‌هاست. «از آن جایی که انسان موجودی اجتماعی است، بدون شک تأثیر اوضاع اجتماعی و حوادث و رویدادهای ناشی از آن در روحیه و شخصیت وی امری مسلم و بدیهی است.» (احمدی، ۱۳۸۷: ۲۲) از این رو می‌توان اندیشه‌های

آرمانی هر شاعر را بر اساس معیار ارزش‌های حاکم بر آن جامعه مورد سنجش قرار داد. اشعار اجتماعی مشیری، اشعاری است که اوضاع ناهنجار و نابسامانی‌های جامعه را به تصویر کشیده است. در واقع هدف شاعر از بیان این گونه نابسامانی‌ها، انگشت نهادن بر جنبه‌های زشت و ناپسند زندگی است که مسیر زندگی را برای رسیدن به جامعه‌ی آرمانی ناممکن می‌سازد.

مشیری یکی از شاعران نو پرداز ایرانی و از مفاخر عرصه‌ی شعر و ادب معاصر ایران است که بی شک از رده‌ی بزرگانی می‌تواند باشد که جانشین ناپذیرند. او در سی‌ام شهریور ۱۳۰۵ شمسی در تهران (محلّه‌ی عین الدوله ی سابق) چشم به جهان گشود. جد پدری‌اش به واسطه مأموریت اداری به همدان منتقل شده بود و از سرداران نادر شاه بود. پدرش ابراهیم مشیری افشار فرزند محمود، در سال ۱۲۷۵ شمسی در همدان متولد شد و در ایام جوانی به تهران آمد و از سال ۱۲۹۸ در وزارت پست مشغول خدمت گردید. او نیز از علاقه‌مندان به شعر بود و در خانواده او همیشه زمزمه اشعار حافظ و سعدی و فردوسی به گوش می‌رسید. مشیری سال‌های اول و دوم تحصیلات ابتدایی را در تهران بود و سپس به علت مأموریت اداری پدرش به مشهد رفت و بعد از چند سال دوباره به تهران بازگشت و سه سال اول دبیرستان را در دارالفنون گذراند و آنگاه به دبیرستان ادیب رفت. مادرش، خورشید، ملقب به اعظم السلطنه نواده‌ی امیر الامرا از خانواده ابراهیم خان ظهیرالدوله بود، او نیز به شعر و ادبیات علاقه‌مند بود و گاهی شعر می‌گفت. پدر بزرگ مشیری (پدر مادرش)، میرزا جواد خان صدیق مؤتمن‌الممالک نیز شعر می‌گفت و «نجم» تخلص می‌کرد، دیوان شعری دارد که هنوز چاپ نشده است. (دهبازی، ۱۳۷۸: ۴۵۵؛ نیز محمدی آملی، ۱۳۸۲: ۱۹؛ افشار، ۱۳۷۸: ۱۱، و نیز شاکری یکتا، ۱۳۸۴: ۲۵ - ۱۹)

مشیری از همان دوران کودکی به شعر علاقه داشت. درباره‌ی سال‌های کودکی‌اش نوشته است: «در آن ایام سخت به شعر علاقه نشان می‌دادم. صدها بیت از حافظ حفظ داشتم تا در میدان مشاعره که در مدرسه ترتیب داده می‌شد، پیروز باشم.»

(دهباشی، ۱۳۷۸: ۴۵۶) سروده‌های دوران نوجوانی او تحت تأثیر شاه‌نامه‌خوانی‌های پدرش شکل گرفت.

چرا کشور ما شده زیردست	چرا رشته ملک از هم گسست
چرا هر که آید ز بیگانگان	پی قتل ایران ببندد میان
چرا جان ایرانیان شد عزیز	چرا بر ندارد کسی تیغ تیز
برانید دشمن ز ایران زمین	که دنیا بود حلقه، ایران نگین

انگیزه سرودن این شعر، واقعه‌ی شهریور ۱۳۲۰ بوده است که ایران از شمال و جنوب به اشغال متفقین (شوروی، انگلیس و آمریکا) درآمد. (شاکری یکتا، ۱۳۸۴: ۱۵) وی در عمر ادبی‌اش ۱۲ کتاب از مجموعه اشعار خود را منتشر کرد، که به ترتیب تاریخ انتشار معرفی می‌شوند:

تشنه‌ی طوفان (۱۳۳۴)، گناه دریا (۱۳۳۵)، ابر و کوچه (۱۳۴۶)، بهار را باور کن (۱۳۴۷)، از خاموشی (۱۳۵۶)، مروارید مهر (۱۳۵۷)، آه باران (۱۳۶۷)، از دیار آشتی (۱۳۷۱)، با پنج سخن سرا (۱۳۷۲)، لحظه‌ها و احساس (۱۳۷۶)، آواز آن پرنده‌ی غمگین (۱۳۷۶)، تا صبح تابناک اهورایی (۱۳۷۹).

مشیری در بامداد سوم آبان ۱۳۷۹ دیده از جهان فرو بست. دو مجموعه شعر از «دریچه‌ی ماه» و «نوایی هماهنگ باران» پس از مرگ وی توسط فرزندانش به چاپ رسیده است. (صاحب‌اختیاری و باقرزاده، ۱۳۸۱: ۲۹)

فریدون مشیری از شاعران صاحب‌سبک معاصر ایران است. برخی از سروده‌های او چون کوچه، چنان مشهور شده که بسیاری او را با نام شاعر شعر کوچه می‌شناسند. پژوهش حاضر تلاشی پیرامون بررسی آرمان شهر در آثار وی است. در مورد فریدون مشیری کتاب و پایان‌نامه‌های بسیاری نوشته شده است. همچنین مقاله‌های کوتاهی نیز در مجلات علمی و غیر علمی به چاپ رسیده است. اما در زمینه‌ی آرمان شهر مشیری، بجز مقاله‌ی مختصر «علی‌رضا ابراهیم‌آبادی» با عنوان «نگاهی کوتاه به چشم انداز آرمان شهر فریدون مشیری» که در نشریه اطلاعات به چاپ رسیده است، پژوهش

دیگری انجام نشده است. با توجه به آنکه آثار منتشر شده درباره‌ی مشیری بسیار زیاد است، اما تحقیق جامعی درباره‌ی آرمان‌شهر شاعر صورت نگرفته است؛ هدف از این پژوهش، بررسی چگونگی بستر به وجود آمدن آرمان‌شهر شاعر و نیز ارائه‌ی طرحی کلی از آرمان‌شهر وی مد نظر بوده است.

در این تحقیق، سعی بر آن است که تصویری روشن و شفاف از آرمان‌خواهی مشیری برای یک جامعه‌ی مطلوب و ایده‌آل ارائه گردد. روش گردآوری اطلاعات در این مقاله به صورت کتابخانه‌ای با استفاده از فیش برداری است. در این پژوهش اشعار شاعر را از دو منظر بررسی می‌کنیم:

۱. اشعاری که واقعیت‌های جامعه را از قبیل فقر، ناهنجاری، بی‌عدالتی، جنگ و ... به تصویر می‌کشد و مورد پسند شاعر نیست.
۲. اشعاری که دنیای آرمانی شاعر را نشان می‌دهد و مورد پسند شاعر است.

۱. ناپسند‌های جامعه (= واقعیت‌ها)

امروزه با توجه به اینکه ارتباطات و تعامل میان ملت‌ها، فرهنگ‌ها و به تبع آن ادبیات‌ها به شکل شگفت‌انگیزی بر همدیگر تأثیر می‌نهد، از این رو ادب معاصر به ویژه شعر، هیچ حد و مرزی برای خود نمی‌داند. «شعر امروز جهان، شعری بی‌مرز است، حتی اگر زبان شعر در تنگی حد و مرز جغرافیایی خود اسیر باشد، باز هم شعر از بستر زبان و ادراک عمومی یک ملت فراتر می‌رود. این فرایند فرهنگی به دلیل چیزهایی است که شاعران از جهان کسب می‌کنند و گسترش ارتباطات این امکان را فرا روی آن‌ها قرار داده است. اگر در گوشه‌ای از زمین، اتفاقی مثل جنگ رخ دهد، شاعری دور از محدوده‌ی این اتفاق، نمی‌تواند خود را از تابش پرتوهای تأثیرگذار آن کنار بکشد.» (شاکری یکتا، ۱۳۸۴: ۲۷۷)

از دیدگاه جامعه‌شناسی ادبیات، فرد به تنهایی در آفرینش هنری و ادبی نقش ندارد، بلکه آگاهی جمعی در کنار فردیت هنرمند، اثر هنری را به وجود می‌آورد. هنرمند عضو

جدا بافته‌ای از ساختار نظام اجتماعی نیست. هر هنرمندی احساس، تخیل و نوع نگرش خود را با واقعیت می‌آمیزد و از این تلفیق اثری هنری خلق می‌کند که می‌تواند رابطه‌ی باواسطه‌ای با واقعیت جامعه داشته باشد. (محمدی آملی، ۱۳۸۲: ۹۸)

تأثیر عوامل اجتماعی، ناهنجاری‌ها، ظلم و کاستی‌های موجود در جامعه در طراحی آرمان شهر امری لازم و انکار ناپذیر است. با آغاز انقلاب مشروطه مسائل اجتماعی به شعر و ادبیات راه یافت. مشیری نیز همچون شاعران دیگر هنر خویش را در جهت بازگویی ظلم و نابسامانی‌های جامعه به کار می‌گیرد و در عین حال به ترسیم جامعه‌ای آرمانی، مبنی بر انسانیت و رواج محبت و دوستی میان انسان‌ها می‌پردازد.

در این بخش اشعار اجتماعی شاعر را بر اساس مؤلفه‌های زیر بررسی می‌کنیم:

۱. بی عدالتی و نظام طبقاتی، ۲. استبداد و خودکامگی، ۳. جنگ و خون‌ریزی، ۴.

خشونت، ۵. فقر

۱ - ۱. بی عدالتی و نظام طبقاتی

فریدون مشیری نیز مثل بسیاری از شاعران، در دهه‌ی سی حضور خود را اعلام کرد. دهه‌ی سی، دهه‌ی حوادث نا منتظر، دهه‌ی فقر مادی ملت ایران، دهه‌ی امید و نومیدی و دهه‌ی شکست حزب توده بود. علاوه بر آن وقایع ۲۸ مرداد یک نومیدی عمومی را بر مردم و مخصوصاً شاعران چیره کرده بود که غم انگیز بودن را لازمه‌ی شاعری و نویسندگی می‌کرد. اولین مجموعه شعر فریدون مشیری به نام «تشنه‌ی طوفان» در سال ۱۳۳۴ منتشر شد که حاصل انزوایی است که شاعر جوان، در جامعه‌ی سکوت، لحظه‌های خلاقیت خود را در آن ثبت کرد. از ۶۷ قطعه شعر این کتاب، شعری نیست که انزوای او را نشان نداده باشد. برای نمونه می‌توان به اشعار «برگ‌های سفید دفتر من»، «آیینه‌ی شکسته»، «کاروان»، «هم‌زبان»، «آهنگ آشنا» و ... رجوع کرد. پس از شکست کودتای ۲۸ مرداد در شعر فارسی سه جریان آرام در حال شکل گرفتن بود: رمانتیسم اجتماعی و انقلابی، رمانتیسم عاشقانه، سمبولیسم. شعر مشیری متعلق به

رمانتیسیم عاشقانه بود که می‌کوشید تا با زبانی ساده از مهر و محبت سخن بگوید. (شاکری یکتا، ۱۳۸۴: ۱۴۵؛ نیز محمدی آملی، ۱۳۸۲: ۳۱)

از این رو «فضای خفقان سال‌های پس از کودتا، احزاب تندرو، جنگ قدرت شرق و غرب، تقسیم جهان، تنهایی و غربت مردمی که نتوانستند مثل بیشتر مقاطع تاریخی از رهبران خود دفاع کنند و مصدق را بی‌دفاع وانهادند و به دادگاه نظامی سپردند، باعث شد بسیاری از شاعران آن زمان آرام و بی‌صدا به دامن سکوت بخزند.» (شاکری یکتا، ۱۳۸۴: ۱۴۶)

در این سال‌ها، مشیری به دکتر مصدق ادای احترام می‌کند و دو شعر «آواز آن پرنده‌ی غمگین» و «یک گردباد آتش» را به یاد او سروده است. بعدها به صراحت گفت: «من پیرو راه او بوده‌ام». (افشار، ۱۳۷۷: ۱۷)

... بعد از تو، تا همیشه،

شب‌ها و روزها،

بی‌ماه و مهر می‌گذرند از کنار ما.

اما،

پشت دریچه‌ها،

در عمق سینه‌ها،

خورشید قصه‌های تو همواره روشن است.

از بانگ راستین تو، ای مرد، ای دلیر

آفاق شرق تا همه اعصار پر صداست.

نام بزرگ تو

این واژه‌ی منزّه،

نام پیمبرانه

آن «صاد» و «دال» مُحکم

آن «قاف» آهنین

ترکیب خوش طنین،

تشدید دل‌پذیر مصدق،
مصدق صبح صادق؛
یاد آور طلوع رهایی،
پیشانی سپیده‌ی فردا است!

...

(بازتاب نفس صبحدمان، ۱۳۲۶)

... در دره‌های شرق
خودکامگان ظلمت
خورشید را به بند کشیدند
خورشید در قفس!
چون شیر می‌خروشید
تا آخرین نفس .
فریادهای او
در لحظه‌های آخر
در های و هوی سنگ‌دلان گم بود .
هنوز ، بر لب لرزانش
یک حرف بود ،
آن هم :
مردم بود !

(بازتاب نفس صبحدمان، ۱۳۳۰)

در مجموعه‌ی «ابر و کوچه» که در سال ۱۳۴۱ منتشر شد، زمزمه‌های اعتراض شاعرانه‌ای شکل می‌بندد، خاموش، بی‌سر و صدا و خالی از شعار و غوغا سازی. اگر پیش از این، گله‌های او در شعر، به معشوق سنتی شعر فارسی بود و از بی‌وفایی‌ها سخن می‌گفت، این بار هراسی از نامردمی‌ها، تجاوز انسان به انسان و طبیعت، جنگ و خون‌ریزی را زمزمه می‌کند. زمزمه‌های اعتراض آمیز، متوجه بی‌عدالتی‌هایی است که

گاه و بیگاه انسان فکر می‌کند مقدر است و رهایی از آن غیرممکن. شاعر انتظاراتی از خالق هستی دارد:

دلم می‌خواست دنیا رنگ دیگر بود
خدا با بنده‌هایش مهربان‌تر بود
ازین بیچاره مردم یاد می‌فرمود
دلم می‌خواست زنجیری گران از
بارگاه خویش می‌آویخت
که مظلومان خدا را پای آن زنجیر
ز درد خویشان آگاه می‌کردند.

(بازتاب نفس صبحدمان، ۳۶۵)

حتی در شعر «خوش به حال غنچه‌های نیمه باز» که ترنم شادی انگیزی است لایه‌ای از این گونه دلگیری‌ها دیده می‌شود. اما معلوم نیست این گلایه ناشی از فقر مادی، بی‌پولی و یا مصیبت اجتماعی بزرگی است که باعث شده شاعر بگوید:

ای دل من گرچه در این روزگار
جامه‌ی رنگین نمی‌پوشی به کام
باده‌ی رنگین نمی‌بینی به جام
نقل و سبزه در میان سفره نیست
جامت از آن می‌که می‌باید تهی است!

(شاکری یکتا، ۱۳۸۴ : ۲۱۷)

۱ - ۲. استبداد و خودکامگی

بسیاری از شاعران آزادی‌خواه جهان، نتوانسته‌اند با استبداد و خودکامگی زمان خود کنار بیایند. «خودکامگی گونه‌ای از شیوه‌های حکومتی تمامیت‌خواه و شکلی از حکومت است که در آن قدرت سیاسی در دست یک حاکم خود گمارده قرار دارد.»

(رفیع پور، ۱۳۷۷ : مقدمه)

مشیری نیز مثل بسیاری از شاعران حضور خود را در دهه سی اعلام کرد. «دهه سی در ادبیات ایران، دهه‌ی حرکت‌های موازی با سیاست و تنش‌های خونی ناشی از آن، بنیادهای تفکر جدید همراه با اشاعه‌ی موج آزادی خواهی در قالب‌های تازه‌ای از بینش‌های سیاسی، اندیشه‌ی ملی به زعامت دکتر محمد مصدق، کودتای سال ۳۲ و دهه‌ی سلطه‌ی نظامیان و شادمانی رژیم بر گور قربانیان و مغلوبان بود.» (شاکری یکتا، ۱۳۸۴: ۱۲۱) این حوادث و فضای خفقان آن سال‌ها تأثیر زیادی بر روح حساس شاعر داشت، تا جایی که با صراحت، مرگ عطوفت و رحم و شفقت را فریاد می‌زند:

عهد ما، عهد خود رایی و خودکامگی است

عصر خون آشامی است (بازتاب نفس صبحدمان، ۵۰۴)

بیداد را می‌بیند و فریاد را می‌شنود و در شعری با عنوان «با تمام اشک‌هایم» که زبانی خطابی به «خداوندان قدرت» دارد، اعتراض به وضع موجود را بر زبان می‌راند:

شرمتان باد ای خداوندان قدرت

بس کنید

بس کنید از این همه ظلم و قساوت

بس کنید

... دست‌ها از دستتان ای سنگ چشمان بر خداست

گر چه می‌دانم

آنچه بیداری ندارد خواب مرگ بی‌گناهان است و وجدان شماست

(بازتاب نفس صبحدمان، ۶۸۸)

فریدون مشیری همیشه می‌کوشد تا مفاهیم انسانی پیامش را بی‌غل و غش و ساده به گوش خواننده برساند و با زبانی ساده از فقدان مؤلفه‌های آزادگی، پاک‌ی، مروت و اخلاقیاتی سخن می‌گوید که در دوره‌ی سلطه‌ی قلدراهای سیاسی مثل «موسی چومبه‌ها»، آزاداندیشی به حساب می‌آیند. ۱

...

قرن ما

روزگار مرگ انسانیت است

سینه دنیا ز خوبی‌ها تهی است

صحبت از آزادگی پاکی مروت ابلهی است

صحبت از موسا و عیسا و محمد نابه‌جاست

قرن موسی چنبه‌ها است

... صحبت از پژمردن یک برگ نیست

وای، جنگل را بیابان می‌کنند

دست خون‌آلود را در پیش چشم خلق پنهان می‌کنند

هیچ حیوانی به حیوانی نمی‌دارد روا

آنچه این نامردمان با جان انسان می‌کنند

(بازتاب نفس صبحدمان، ۴۹۰)

دریغ و حسرت او از فقدان عاطفه در جامعه‌ی خشن امروز است و این حق را هم به فریدون مشیری می‌دهیم که در بیان این ارزش‌های گم‌شده، قطره اشکی که از دیده می‌ریزد، دور از تعقید و تصنع‌های ادیبانه در شعرش منعکس شود.

۳-۱. جنگ و خون‌ریزی

جنگ چیزی است که انسان به انسان روا می‌دارد. مشیری در هیچ جنگی شرکت نکرد، «اما می‌کوشد پدیده‌ی شوم و تثبیت شده‌ی جنگ را در اشعارش با چند مسأله‌ی نهادی و سرنوشت ساز زندگی اجتماعی پیوند دهد و مفهوم کلی دشمن ستیزی و جنگ را القا کند. نخستین اشعار مشیری درباره‌ی جنگ جهانی دوم به دوران نوجوانی او باز می‌گردد. در دوره‌ی نخست شاعری‌اش نیز آثاری دارد که مستقیم یا غیر مستقیم

به جنگ‌ها اشاره می‌کند. اشعاری که انگیزه سرودنشان جنگ‌هایی است که در طول زندگی‌اش، دور و نزدیک شاهد آن بوده است.» (شاکری یکتا، ۱۳۸۴: ۳۷۹)

روح حساس و لطیف شاعر که می‌خواهد جهان برای همه‌ی مردم خوب باشد و همه‌ی مخلوقات خداوند هستی عاشقانه‌ای داشته باشند از دیدن ویرانه‌های یک خانه‌ی بمباران شده و یا تخریب رؤیاهای کودکان دلش پر از درد و چشمانش اشک‌بار می‌شود. مثلاً تأثیر بمباران مدرسه‌ای در لبنان و کشته شدن ۴۵۰ کودک در شعری با عنوان «با تمام اشک‌هایم» که زبانی خطابی به «خداوندان قدرت» دارد جلوه گر می‌شود. ۲

شرمتان باد ای خداوندان قدرت

بس کنید

سرب داغ است اینکه می‌بارید بر دل‌های مردم، سرب داغ

موج خون است این که می‌رانید بر آن کشتی خودکامگی را، موج خون

گر نه کورید و نه گر

گر مسلسل‌هایتان یک لحظه ساکت می‌شوند

بشنوید و بنگرید

بشنوید این وای مادرهای جان آزرده است

که اندرین شب‌های وحشت سوگواری می‌کنند

بشنوید این بانگ فرزندان مادر مرده است

کز ستم‌های شما هر گوشه زاری می‌کنند

(بازتاب نفس صبحدمان، ۶۸۸)

شاعر در شعر «قدرت اهریمنی»، معتقد است که چرخ گردنده به کار خود مشغول است و آسیاب جهان همچنان می‌چرخد و لحظه‌های زندگی را خرد می‌کند؛ و برای خود دلیل قانع‌کننده‌ای دارد. دلیلی برای توجیه ویرانگری، جنگ و تخریب. دنیا به دست ابلهان کینه جو اداره می‌شود. به دست جنگ‌افروزان، سازندگان سلاح‌های

مخرب، حاکمان طماع و همه‌ی کسانی که تجلی بارز اهریمن هستند. شعر «قدرت اهریمنی» بازتاب شاعرانه‌ی این احساس است.

چون جهان افتاده دست ابلهان من بمانم یا نمانم در جهان؟
هر که قدرت یافت اهریمن شود کی ز اهریمن جهان ایمن شود

(مشیری، ۱۳۸۴: ۱۰۷)

در شعرهای «یک گل بهار نیست» و «چتر وحشت» باز هم، غم و غصه و نابودی حاصل از جنگ و خون‌ریزی است:

وقتی که لوله‌های بلند توپ
در چارسوی گیتی
در استتار شاخه و برگ درخت‌هاست
این قمری غریب
روی کدام شاخه بخواند؟
وقتی که دشت‌ها
دریای پرتلاطم خون است
دیگر نسیم زورق زرین صبح را
روی کدام برکه براند؟

(بازتاب نفس صبحدمان، ۶۱۸)

سینه صبح را گلوله شکافت
باغ لرزید و آسمان لرزید
خواب ناز کبوتران آشفت
سرب داغی به سینه هاشان ریخت
دیرگاهی است در فضای جهان
آتشین تیرها صدا کرده

دست سوداگران وحشت و مرگ

هر طرف آتشی به پا کرده

(بازتاب نفس صبحدمان، ۴۹۷)

در شعر «کوچ» نیز شکوه و شکایت شاعر باز از جنگ است، دل نگرانی از تنهایی و سرگردانی انسان جنگ زده و پناه بردن به طبیعت. بیداد را می‌بیند و فریاد را می‌شنود:

بشر دوباره به جنگل پناه خواهد برد

به کوه خواهد زد

به غار خواهد رفت

تو کودکانت را بر سینه می فشاری گرم

و همسرت را چون کولیان خانه به دوش

میان آتش و خون می‌کشانی از دنبال

و پیش پای تو از انفجارهای مهیب

دهان دوزخ وحشت گشوده خواهد شد

و شهرها همه در دود و شعله خواهد سوخت

(بازتاب نفس صبحدمان، ۵۱۴)

شعر «ستوه» زبان حال کسانی است که غرق در رویا و تمناهای انسانی خود هستند بی آنکه در این رویاها و آرزوها به دنبال آرمان‌های دور و دراز اتوپیایی باشند. فقط می‌خواهند تمنای سرکشی خود را در دنیای پرتناقض، بی رحم و آشتی ناپذیر به پیامی تبدیل کنند، اما فضایی برای بیان آزاد آن پیدا نمی‌کنند.

در کجای این فضای تنگ بی‌آواز

من کبوترهای شعرم را دهم پرواز

شهر را گویی نفس در سینه پنهان است

شاخسار لحظه‌ها را برگی از برگی نمی‌جنبند

آرمان در چار دیوار ملال خویش زندانی است

(بازتاب نفس صبحدمان، ۴۶۳)

مشیری شعر «آن‌ها زنده‌اند» را در سخت‌ترین روزهای تاریخ سیاسی مردم ایران سروده است. مؤلفه‌های آن برگرفته از جریان خشن و خون‌ریز کودتای چیان، یعنی اعدام جوانان مبارز، اشک مادران بر سر گور فرزندان، تیغ و تیر و یاد دادن درس شرف به اهل وطن است.

فرزند خانواده در آغوش سرد خاک
مادر بروی گور پسر نعره می‌زند
با سینه‌ی شکافته، خاموش خفته است
از آتشی که در دل پر خون نهفته است
این خفته‌ی بی گناه درین دوزخ سیاه
حرفی به سود مردم محروم گفته است
(شاکری یکتا، ۱۳۸۴: ۱۴۴)

بخش تأثیر جنگ در شعر مشیری را با قطعه‌ای کوتاه به پایان می‌بریم.

صدای تیر ربود از دهان کلامم را

ستاره پر پر شد!

رنگ ماه پرید ...

دگر کجا ببرم حرف ناتمامم را؟

(شاکری یکتا، ۱۳۸۴: ۳۹۴)

۱-۴. خشونت

وقتی در ذهن خود مروری به شعر فارسی از گذشته تا به امروز می‌کنیم، می‌بینیم که در هر زمانی یکی از انگیزه‌های سرودن شعر، مرگ خوبی‌ها و مرگ انسانیت بوده است و ادبیات فارسی، مخصوصاً شعر، سرشار از فریاد علیه نامردمی‌ها و ناسپاسی‌ها، بدی‌ها و دشمنی‌ها بوده است. مشیری شاعری است که همیشه انسان‌ها را به خوبی فرا می‌خواند:

من بر آنم که در این دنیا

خوب بودن «به خدا» سهل‌ترین کار است.

و نمی‌دانم که چرا انسان

تا این حد

با خوبی بیگانه است و

همین درد مرا سخت می‌آزارد.

(بازتاب نفس صبحدمان، ۵۶۷)

مشیری گاه از پاره‌ای رویدادهای به ظاهر عادی در زندگی شهرنشینی به مفاهیم عمیق نقب می‌زند و سعی می‌کند زبان به ظاهر بی رمز و راز شعرش را وسیله‌ای برای به تصویر کشیدن نابخردی‌های عمومی جامعه کند. (شاگری یکتا، ۱۳۸۴ : ۴۸۱)

شعر «پشت این در» با چنین هدفی سروده شده است. تصویر یک دکان مرغ فروشی که غالباً کشتارگاهی نیز پشت آن ساخته شده است.

صحن دکان غرق در خون بود و دکاندار، پی در پی
از در تنگ قفس

چنگ خون آلوده‌ی خود را درون می‌برد
پنجه بر جان یکی زان جمع می‌افکند و
او را با همه فریاد جان سوزش برون می‌برد
مرغکان را یک به یک می‌کشت و
در سطلی پر از خون سرنگون می‌کرد
صحن دکان را سراسر غرق خون می‌کرد

(بازتاب نفس صبحدمان، ۱۳۳۸)

مشیری در این شعر می‌خواهد نوعی بی‌خبری، بی‌خیالی، جهل و نادانی جمعی را نشان دهد.

بسته بالان قفس

بی خیال

بر سر یک دانه با هم جنگ و غوغا داشتند
تا برون آرند چشم یکدگر را
بر سر هم خیز بر می‌داشتند

(بازتاب نفس صبحدمان، ۱۳۳۸)

این تصویر حزن انگیز نماد آشکاری از جامعه انسانی ماست. کافی است نیم‌نگاهی به قفس تنگ زندگی امروزی‌مان بیندازیم، تا این واقعیت را ببینیم :

گفتم: ای بیچاره انسان!
حال اینان حال توست!
چنگ بیداد اجل، در پشت در،
دنبال توست
پشت این در، داس خونین، دست اوست
تا گریبان تو را آرد به چنگ
دست خون آلود او در جست و جوست
بر سر یک لقمه
یا یک نکته، آن هم هیچ و پوچ
این چنین دشمن چرایی؟
می‌توانی بود دوست.

(بازتاب نفس صبحدمان، ۱۳۳۸)

با وجودی که شعر «ناسازگار» با زبانی ساده و خالی از صنایع ادبی سروده شده است، اما نمی‌توان مضمون ضد خشونت آن را نادیده گرفت.

سرانجام بشر را
این زمان اندیشناکم
سخت
بیش از پیش
که می‌لرزیم به خود از وحشت این یاد
نه می‌بینند
نه می‌خوانند
نه می‌اندیشند
این ناسازگار
ای داد!

نه آگاهش توانی کرد با، زاری

نه بیدارش توام کرد

با فریاد

نمی‌داند

بر این جمعیت انبوه و این پیکار روز افزون

که ره گم می‌کند در خون

ازین پس

ماتم نان می‌کند بیداد

نمی‌داند

زمینی را که با خون آبیاری می‌کند

گندم نخواهد داد.

(بازتاب نفس صبحدمان، ۱۳۱۵)

مشیری همیشه از دوستی و مهرورزی سخن می‌گوید و از اینکه انسان‌ها به هم بی
مهری کنند دلش پر از درد می‌شود. در شعر «همراه حافظ» دنیای آرمانی خالی از ظلم و
خشونت خود را این گونه بیان می‌کند:

دلم می‌خواست

دنیا خانه مهر و محبت بود

دلم می‌خواست مردم در همه احوال با هم آشتی بودند

طمع در مال یکدیگر نمی‌بستند

مراد خویش را در نامرادی‌های یکدیگر نمی‌جستند

ازین خون ریختن‌ها، فتنه‌ها، پرهیز می‌کردند.

(بازتاب نفس صبحدمان، ۳۶۴)

۱-۵. فقر

فقر نیز از نظر فریدون مشیری به عنوان یکی از زشتی‌های جامعه مورد پسند او نیست. او در شعری به نکوهش فقر می‌پردازد و به گونه‌ای جبری به آن نگریسته است. این که فقیر هیچ اختیاری در زدودن فقر از خود ندارد برداشتی جبرپایه از مسأله‌ی فقر کرده است:

ای بینوا، که فقر تو، تنها گناه توست!	در گوشه‌ای بمیر! که این راه، راه توست
این گونه گداخته، جز داغ ننگ نیست	وین رخت پاره، دشمن حال تباه توست
در کوچه‌های یخ زده، بیمار و در بدر	جان می‌دهی و مرگ تو تنها پناه توست
باور مکن که در دلشان می‌کند اثر	این قصه‌های تلخ که در اشک و آه توست
اینجا لباس فاخر و پول کلان بیار	تا بنگری که چشم همه عذر خواه توست
در حیرتم که از چه نگیرد درین بنا	این شعله‌های خشم که در هر نگاه توست!

(بازتاب نفس صبحدمان، ۴۳۷)

۲. پسندهای مشیری (= آرمان‌ها)

پیام‌های مهرورزی، بازگشت انسان به انسانیت، ترویج مهر و محبت، صلح و آشتی، مخالفت با جنگ و خونریزی از محوری‌ترین مؤلفه‌های اشعار مشیری هستند. او زبان ساده و پاک و پالوده‌ی خود را در خدمت پیام شاعرانه‌اش می‌گیرد و مخاطبش را برای درک آن‌ها سردرگم نمی‌کند. فریدون مشیری ستایشگر خوبی‌ها و مروج عشق و محبت و بیانگر عواطف پاک انسانی است. کاربرد کلمات در شعر مشیری برای انتقال حس آرمان خواهی و درک مفاهیم انسانی است.

در این بخش آرمان خواهی شاعر را از چند منظر بررسی می‌کنیم:

۱. عدالت، ۲. انسانیت و توجه به ابعاد انسانی، ۳. صلح و آشتی، ۴. مهرورزی و عشق.

۲- ۱. عدالت

عدل در لغت و اصطلاح، معانی مختلفی دارد. از جمله «نهادن هر چیزی به جای خود»، «حد متوسط میان افراط و تفریط در قوای درونی». (معین، زیر واژه عدل) عدل مفهومی آرمانی است. مثل آزادی، صلح یا هر چیز دیگری که بتواند انسان را سر پا نگه دارد. بی شک هر جامعه به موجب تعارضات درونی خود در بر گیرنده گروه‌های طبقات و نیروهای گوناگون است و روح انسان دوستی آن کسی که عدالت را اساس کشورداری می‌داند در آثار و افکارش تجلی می‌کند.

مشیری زبان پاک و پالوده‌ی خود را در خدمت پیام شاعرانه‌اش می‌گیرد و می‌خواهد جهان برای همه‌ی مردم خوب باشد و تمام مخلوقات خداوند، هستی عاشقانه‌ای داشته باشند. او نیز چون همه، در انتظار کسی است که بیاید درخت، زمین، آب و آفتاب را قسمت کند و بی‌عدالتی را از میان بردارد:

در سایه زار این خیمه‌ی کبود

خوش بود اگر درخت، زمین، آب، آفتاب

مال کسی نبود!

یا خوبتر بگویم؟

مال تمام مردم دنیا بود!

(بازتاب نفس صبحدمان، ۷۲۲)

اساس عالم مطلوب مشیری عدالت است و دادگستری. در شعری به عنوان «عدالت» به گفتگو با خدا می‌نشیند و با زبانی غنایی از عدالت می‌گوید.

گفت روزی به من خدای بزرگ	نشدی از جهان من خشنود!
این همه لطف و نعمتی که مراست	چهره‌ات را به خنده‌ای نگشود!
این هوا، این شکوفه، این خورشید	عشق، این گوهر جهان وجود
این بشر، این ستاره، این آهو	این شب و ماه و آسمان کبود!
این همه دیدی و نیاوردی	همچو شیطان، سری به سجده فرود!

در همه عمر جز ملامت من
وین زمان هم در آستانه مرگ
گفتم: آری درست فرمودی
خوش سرایی ست این جهان، لیکن
جای این‌ها که بر شمردی، کاش
گوش من از تو صحبتی نشنود!
بی شکایت نمی‌کنی بدرود!
که درست است هرچه حق فرمود
جان آزادگان در آن فرسود
در جهان ذره‌ای عدالت بود

(مشیری، ۱۳۸۴ : ۳۹)

۲-۲. انسانیت و توجه به ابعاد انسانی

یکی از بن‌مایه‌های شعر فریدون مشیری «بازگشت انسان به انسانیت» است. او انسان را به صرف انسان بودنش قابل ستایش می‌داند. در روزگار مرگ انسانیت، می‌کوشد تمام توان و ذوق شاعری خود را به کار گیرد تا اعجاز محبت را رواج دهد.

ما که می‌خواستیم خلق جهان
ما که می‌خواستیم نیکی و مهر
شور بختی نگر که در همه عمر
دوست باشند جاودان با هم
حکم رانند در جهان با هم
خود نبودیم مهربان با هم

(بازتاب نفس صبحدمان، ۷۴۲)

دریغ و حسرت شاعر از فقدان انسانیت در جامعه خشن امروز است و به بیان این ارزش‌های گم‌شده می‌پردازد که :

قرن ما

روزگار مرگ انسانیت است

سینه دنیا ز خوبی‌ها تهی است

صحبت از آزادگی، پاکی، مروت، ابله‌ی است.

(بازتاب نفس صبحدمان، ۴۹۰)

مشیری شاعری است که هیچ‌گاه امید را از یاد نمی‌برد و این حس امیدواری همچنان او را همراهی می‌کند و از هر پدیده‌ای برای بیان آرمان‌ها و اندیشه‌های خود کمک می‌گیرد. در شعر «فریادهای سوخته» هر کودکی که به دنیا می‌آید، حاصل امیدی است که شاید نجات بشریت به دست او باشد و انسانیت را در او بیدار کند :

ای کودک نیامده!

ای آرزوی دور کی چهره می‌نمایی؟

ای نور مبهمی که نمی بینمت درست

کی پرده می‌گشایی؟

امروز دست گیر که فردا

از دست رفته است

انسان خسته‌ای که نجاتش به دست توست.

(بازتاب نفس صبحدمان، ۶۸۲)

فریدون مشیری در شام سیاه نومی‌دی‌ها فروغ سحرگاهان را یادآوری می‌کند. در
خار زار دشمنی‌ها از گل دوستی سخن می‌گوید و در بیابان دردمندی‌ها درخشش
گل‌های امید را نوید می‌دهد.

حالیا چشم دلم بر همه چیز

کند از روزن امید نگاه

چه شکوهی است در این کلبه‌ی تنگ

چه فروغی است در این شام سیاه

(بازتاب نفس صبحدمان، ۵۸)

دنیای دیگر ساخت باید

وز نو در آن انسان دیگ.

اما هنوز این مرد تنهای شکبیا

با کوله بار شوق خود ره می‌سپارد

تا از دل این تیرگی نوری بر آرد

در هر کناری شمع شعری می‌گذارد

اعجاز انسان را هنوز امید دارد!

(بازتاب نفس صبحدمان، ۹۷۳)

یکی از دغدغه‌های شعری مشیری که همواره ذهن او را به خود مشغول کرده، بازگشت انسان به انسانیت است. در آغاز شعر «اشکی در گذرگاه تاریخ»، با بهره گرفتن از داستان دینی هابیل و قابیل (فرزندان آدم) که در تورات و قرآن آمده است، به مرگ «آدمیت» حکم می‌دهد.

از همان روزی که دست حضرت «قابیل»
گشت آلوده به خون حضرت «هابیل»
از همان روزی که فرزندان «آدم»
زهر تلخ دشمنی در خونشان جوشید
آدمیت مرده بود
گرچه آدم زنده بود.

(بازتاب نفس صبحدمان، ۴۹۰)

در بند دوم شعر نیز به داستان دیگری از قرآن، یعنی به چاه افکندن حضرت یوسف توسط برادرانش اشاره کرده است که پیوندی محتوایی با بند اول دارد و هردو از «برادرکشی» حرف می‌زنند. دریغ و حسرت او از فقدان انسانیت در جامعه خشن امروز است. این حق را هم به فریدون مشیری می‌دهیم که در بیان این ارزش‌های گم‌شده، قطره اشکی که از دیده می‌ریزد، دور از تعقید و تصنع‌های ادیبانه در شعرش منعکس شود.

۲-۳. صلح و آشتی

اگر چه تمام کوشش مشیری در پایان عمر، این بوده است که تنوع شعرهایش را با غنا بخشیدن به آن‌ها تثبیت کند، با وجود این شعری نیست که در آن به صلح، دوستی و مهرورزی بین انسان‌ها اشاره نشده باشد. مثلاً در شعر کوتاه «یک نگاه مهربان» این دعوت به مهربانی را زیباتر بیان کرده است:

خدمت و محبت

این دو لذت شریف را

آفریدگار مهر

گوهر نهاد آدمی شناخته ست.

رهروی شنید و گفت: کار عاشقان پاک‌باخته ست!

گفتم: ای رفیق راه

یک نگاه مهربان که از تو ساخته ست!

(بازتاب نفس صبحدمان، ۱۳۱۹)

محوری‌ترین پیام سروده‌های مشیری، دعوت انسان به صلح و آشتی است. حتی عنوان یکی از مجموعه اشعارش را «از دیار آشتی» نهاده است. از دیار آشتی یک پیام آشناست و سرشار از صداقت و احساس است. در شعر «نسیمی از دیار آشتی» می‌کوشد با اشاره به خود یک بار دیگر مخاطبانش را متقاعد کند که مهرورزی و عشق و صلح، تنها معیار ارزش‌هایی است که در کلام خود به آن‌ها تأکید دارد.

شب‌های بی پایان نخفتم

پیغام انسان را به انسان، باز گفتم

حرفم نسیمی از دیار آشتی بود.

در خار زار دشمنی‌ها

شاید که طوفانی گران بایست می‌بود

تا بر کند بنیان این اهریمنی‌ها

(بازتاب نفس صبحدمان، ۹۷۳)

مشیری شاعری است که عشق را می‌ستاید، انسان را می‌ستاید و «در دنیایی که حریفانش غزل را فریاد می‌زنند، عشق را فاجعه می‌سازند و زیبایی را بی سیرت می‌کنند او همچنان نجابت احساس و صدق و صفای شاعرانه‌اش را که شایسته و نشانه‌ی یک هنرمند واقعی است حفظ می‌کند. عشق را زمزمه می‌کند و از دیار دوستی، از دیار آشتی

پیام انسانیت را در گوش ما می‌خواند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۱۱۱)

شرمنده از خود نیستم گر چون مسیحا

آنجا که فریاد از جگر باید کشیدن

من با صبوری بر جگر دندان فشردم
اما اگر پیکار با نابخردان را
شمشیر باید می‌گرفتم
بر من مگیری، من به راه مهر رفتم
در چشم من شمشیر در مشت
یعنی کسی را می‌توان کشت!

(بازتاب نفس صبحدمان، ۹۷۳)

ای شاعر رسیده از دیار آشتی! شعرت بذری است نو! تا درخت دوستی کی بر دهد!
بذری کاشتی، نهال دوستی نشاندی.

دوستی نیز گلی است
مثل نیلوفر و ناز
ساقه‌ی ترد ظریفی دارد
آب و خورشید و نسیمش مهر است
آب و خورشید و نسیمش را از مایه‌ی جان
خرج می‌باید کرد
رنج می‌باید برد
دوست می‌باید داشت

(مشیری، ۱۳۷۵ : ۲۵۱)

۲-۴. مهرورزی و عشق

سراسر دیوان مشیری از عشق، دوستی، محبت و یک رنگی لبریز است. بدون اغراق
در دیوان او شعری نیست که در آن انسان را به صداقت، مهرورزی و انسانیت دعوت
نکرده باشد.

شعر «دل افروزتر از صبح» از طرب‌انگیزترین و شورانگیزترین پیام‌های مهرورزانه‌ی
شعر معاصر است.

چه زیباست که چون صبح، پیام ظفر آریم
گل سرخ
گل نور
ز باغ سحر آریم.

(بازتاب نفس صبحدمان، ۱۳۲۱)

دنیاپی پر از نور و روشنی و ستایش خرد، کینه زدایی، فروغ هنر در تاریکی جهان
امروز و نفی خونریزی و خشونت از پیام‌های اصلی این شعر هستند. مشیری در این
قطعه‌ی کوتاه در پی، افکندن طرحی نو است و بدون قید و تکلف پیام بشر دوستانه‌اش
را برای ساختن جهانی «دل افروزتر از صبح» برای ما می‌سراید.

چه زیباست، که با مهر
دل از کینه بشوئیم.
... اگر تیغ ببارند، جز از مهر نگوییم.
و گر تلخ بگویند
سخن از شکر آریم.
بیااید
بیااید
ازین عالم تاریک
دل‌افروزتر از صبح
جهانی دگر آریم!

(بازتاب نفس صبحدمان، ۱۳۲۱)

در شعر «نمی‌خواهم بمیرم» مقاومت گریز ناپذیر در برابر مرگ و نیستی را می‌سراید
و تأکید می‌کند که مرادش از زنده ماندن «امتداد خورد و خواب» نیست، مثل معلمی
می‌خواهد درس محبت را به انسان‌ها بیاموزد و خرد و عقل را بر تخت بنشانند.

نمی‌خواهم بمیرم تا محبت را به انسان‌ها بیاموزم
بمانم تا عدالت را برافروزم، بیفروزم

خرد را، مهر را تا جاودان بر تخت بنشانم
به پیش پای فرداهای بهتر گل برافشانم.

(بازتاب نفس صبحدمان، ۹۶۱)

این احساس رقیق شاعرانه سرتاسر متن را می‌پوشاند و در شعر «دوست بدارید»
لحن خطاب‌ی پیدا می‌کند.

ای همه مردم، درین جهان به چه کارید؟
عمر گران‌مایه را چگونه گذرانید؟
هر چه به عالم بود اگر به کف آرید
هیچ ندارید اگر عشق ندارید
وای شما، دل به عشق اگر نسپارید
گر به ثریا رسید هیچ نیرزید!

عشق بورزید

دوست بدارید!

(بازتاب نفس صبحدمان، ۹۶۵)

نتیجه‌گیری:

فریدون مشیری (۱۳۷۹-۱۳۰۵هـ) یکی از شاعران بنام، صاحب سبک و مطرح شعر معاصر فارسی است. جستجوهای او در اشعارش نشان از آن دارد که مشیری شاعری است که به دنبال مدینه‌ی آرمانی خود است. در شهر آرمانی مشیری، نه خشم و خشونت، نه تبعیض و تباهی‌ای، نه خودکامگی و استبدادی و نه بی‌عدالتی و فقری دیده می‌شود. او با سحر حلالش، به جنگ هر عنصری که به شهر آرمانی او لطمه بزند می‌رود. زبان شعری او که بسیار تر و تازه و سلیس و روان است بسیاری از واقعیت‌های جامعه را که مورد پسند او نیست در می‌نوردد و در تلاش‌هایش، دنبال پسندها و آرمان‌هایش می‌گردد.

بر مبنای پژوهش انجام شده ویژگی‌های شهر آرمانی مشیری، عدالت، انسانیت و توجه به ابعاد انسانی، صلح و آشتی، مهرورزی و عشق و محبت است. به نظر می‌رسد، مهرورزی و محبت مهم‌ترین عنصری است که آرمان شهر مشیری را شکل می‌دهد. شعر او، شعر عشق و محبت و مهر و عاطفه است. شاید مبالغه نباشد اگر بگوییم که در دیوان او کمتر شعری باشد که جامعه‌ی بشری را به مهر و راستی و درستی و عشق و محبت دعوت نکرده باشد:

ای همه مردم، درین جهان به چه کارید؟
عمر گران‌مایه را چگونه گذرانید؟
هرچه به عالم بود اگر به کف آید
هیچ ندارید اگر عشق ندارید
وای شما، دل به عشق اگر نسپارید
گر به ثریا رسید هیچ نیززید!
عشق بورزید
دوست بدارید!

پی‌نوشت:

۱. موسی چومبه (Moise Kapenda Tshombe، نوامبر ۱۹۱۹ - ۲۹ ژوئن ۱۹۶۹) از سیاستمداران کنگو بود. وی تحصیلات خود را از آمریکا دریافت کرد. در آن زمان کنگو تحت مستعمره و سلطه‌ی بلژیک بود، در سال ۱۹۶۰ «پاتریس لومومبا» که اعتقادات چپ‌گرایانه داشت کنگو را به استقلال رساند. بعد از کودتای ژنرال جوزف موبوتو در ۴ سپتامبر ۱۹۶۰ لومومبا که در تلاش بود با یک‌پارچه‌سازی کشور و جلوگیری از جدایی استان غنی این کشور، از چپاول معادن طلا و الماس این کشور جلوگیری کرده و بهره این نعمت خدادادی را عاید مردم فقیر این کشور کند، به زندان افتاد. بر اساس برخی مطالعات، دستور مرگ لومومبا از سوی وزیر کشور کاتانگا (مرکز معادن غنی طلا، الماس، کبالت، اورانیوم و ده‌ها معدن ارزشمند دیگر که بعد از استقلال با توطئه بلژیک در صدد کسب خودمختاری برآمد) صادر شد. عده‌ای همچنان "بائودو" پادشاه بلژیک را مسؤول مستقیم مرگ وی می‌دانند. برخی نیز آمریکا و انگلستان زمان اوج جنگ سرد را مسؤول مرگ لومومبا می‌دانند (بیم آن‌ها از ارسال اورانیوم معادن این کشور به شوروی توسط لومومبا که به عنوان مبارزی چپ‌گرا شناخته می‌شد). اما نحوه مرگ لومومبا در یک گزارش تحقیقی که در آمریکا انجام شده به شرح زیر توضیح داده شده است:

رهبران کاتانگا و در رأس آن‌ها موسی چومبه که از سوی بلژیک به عنوان رئیس جمهور کاتانگا انتخاب شده بود، تا زمانی که هواپیمای حامل لومومبا و دو زندانی دیگر در مرکز این استان (که اکنون لومومباشی نام گرفته) بر زمین نشست نمی‌دانستند وی به کاتانگا می‌آید. چومبه و سایر مقامات سیاسی کاتانگا از این موضوع آشفته شده و سریعاً نشستی را در نزدیکی فرودگاه برگزار می‌کنند. در این جلسه موسی چومبه و وزرای دیگر رای به زندان انداختن لومومبا می‌دهند اما موناگانگ وزیر کشور کاتانگا پیشنهاد قتل وی را داده و بر آن پافشاری می‌کند. زمانی که چومبه نگرانی خود را از

واکنش بین‌المللی به کشتن لومومبا ابراز می‌کند، مونانگا می‌گوید ما اهمیتی نمی‌دهیم. در نهایت قتل وی مورد موافقت قرار می‌گیرد.

به دنبال این جلسه، مونونگا به افسران بلژیکی که نیروی پلیس کاتانگا را هدایت می‌کردند، دستور داد جوخه آتشی برای زندانیان درست کنند و کمتر از پنج ساعت از زمان نشستن هواپیمای حامل آن‌ها، هر سه زندانی تیرباران شدند. سپس جسد‌های آن‌ها قطعه قطعه و در اسید حل شد. بقایای استخوان‌ها هم خرد گردید.

چند روز بعد از این کشتار، مونانگا ادعا کرد "لومومبا در حین فرار از زندان هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد و اگر کسی خلاف این را می‌گوید، ثابت کند". این دست‌نشانده بلژیکی‌ها در سال ۱۹۹۲ درگذشت.

اما سرنوشت موسی چومبه: هواپیمای حامل وی در سال ۱۹۶۷ ربوده شده و به الجزایر انتقال یافت و در سال ۱۹۶۹ در زمانی که در خانه اش محبوس بود به شکل مرموزی درگذشت. (براگینسکی، ۱۳۵۲)

۲. مرداد سال ۱۳۵۵ در لبنان بر اثر بمباران مدرسه ای چند صد کودک کشته شدند که فریدون مشیری این شعر را به این مناسبت سروده شده است .

کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ):

۱. افشار، مهدی، ۱۳۷۷، گذری و نظری بر احوال فریدون مشیری، تهران، شهر کتاب.
۲. احمدی، سعیده، ۱۳۸۸، بررسی آرمان‌شهر در اشعار محمدرضا شفیعی کدکنی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد به راهنمایی جمال احمدی.
۳. براگینسکی، مویسی ایساکوویچ، ۱۳۵۲، بیداری آفریقا: بررسی جنبش‌های آزادیبخش ملی در آفریقای استعماری، ترجمه ج. علوی‌نیا، ا. ح. رضوانی، تهران، نشر حقیقت.
۴. حیدری، فاطمه، ۱۳۸۲، چشم اندازهای آرمان‌شهر در شعر فارسی (با تکیه بر آثار نظامی، عطار، سعدی و جامی)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد به راهنمایی ناصر نیکو بخت.
۵. دهباشی، علی، ۱۳۷۸، به نرمی باران (جشن‌نامه فریدون مشیری)، چاپ اول، تهران، شهاب‌ثاقب.
۶. دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران، چ دوم.
۷. رفیع‌پور، فرامرز، ۱۳۷۷، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی کاربردی، تهران، کاوه.
۸. شاکری یکتا، محمد علی، ۱۳۸۷، آسمانی از نام خورشید (زندگی و شعر فریدون مشیری)، تهران، نشر ثالث، چ دوم.
۹. شفیعی کدکنی، محمد رضا، ۱۳۸۷، «از دیار آشتی»، مندرج در به نرمی باران (جشن‌نامه فریدون مشیری) به کوشش علی دهباشی، هران، شهاب‌ثاقب، صص ۱۱۳-۱۱۱.
۱۰. صاحب‌اختیاری، بهروز، باقرزاده، حمیدرضا، ۱۳۸۱، فریدون مشیری شاعر کوچه‌ی خاطره‌ها، تهران، هیرمند، چ دوم.
۱۱. محمدی‌آملی، محمد رضا، ۱۳۸۲، ترانه آبی زندگی: بررسی زندگی اجتماعی و ادبی فریدون مشیری، تهران، نگاه.
۱۲. مشیری، فریدون، ۱۳۸۴، از دریچه‌ی ماه (مجموعه اشعار)، تهران، نشر چشمه.
۱۳. مشیری، فریدون، ۱۳۸۱، بازتاب نفس صبح‌دمان (دیوان اشعار)، تهران، نشر چشمه، چ سوم.
۱۴. مشیری، فریدون، ۱۳۸۴، نوایی هماهنگ باران (مجموعه اشعار)، تهران، نشر چشمه.
۱۵. مشیری، مهشید، ۱۳۷۵، چهل سال شاعری: نگاهی به شعر فریدون مشیری، تهران، نشر البرز.

